

بلبشویی به نام رسم الخط

O مهدی طه‌وری

پیگیر بیشتر آن‌ها بوده‌ام. عنصر زمان هم در این تفاوت نقشی اساسی دارد. مثلاً ممکن است امسال یک مجله به جای همزه «ه» آخر بعضی کلمه‌ها، مثل «خانه من» از «ی» استفاده کند، اما سال بعد تصمیمش عوض شود و به همان همزه قدیمی برگردد.

۲۷ مجله در مجموعه دفتر تألیف منتشر می‌شود که رسم الخط بعضی از آن‌ها با هم تفاوت ماهوی دارد. مثلاً در «رشد ادب فارسی»، تأکید خاصی بر جدانویسی می‌شود. آن جا کلمه‌هایی از هم جدا می‌شود که اصلاً معمول نیست. تا جایی که ممکن است جشنواره را هم «جشن‌واره» بنویسند. در عوض، مثلاً در مجله «رشد جوان»، تأکید بر روی هم‌نویسی است. البته این تفاوت، در میان پنج مجله کودک و نوجوان رشد، تا حدی قابل قبول است؛ چون ممکن است رسم الخط ساده‌تری برای بچه‌های ابتدایی در نظر گرفته شود تا دبیرستانی‌ها، اما عموماً از قاعده و قانون خاصی پیروی نمی‌کند.

در بعضی از همین نشریات، رسم الخط‌هایی دیده می‌شود که احتمالاً فقط متعلق به خود آن‌هاست و شما هیچ جای دیگر چنین رسم الخطی نمی‌بینید. مثلاً «پاییز» و «آیین» یا سایر کلمات فارسی که همزه ممکن است در وسط آنها بیاید، همه جا با «ی» نوشته می‌شود. استدلالش هم این است که همزه فارسی نیست و کلمه فارسی همزه ندارد. در حالی که در بعضی مجلات رشد، شما می‌توانید ببینید که «پاییز»، «پائیز» و «آیین»، «آئین» و «پایین»، «پائین» نوشته می‌شود. البته

من تا حالا ویراستار خیلی جاها بوده‌ام. سردستی بخواهم بشمرم، انتشارات امیرکبیر، انتشارات مدرسه، مجله رشد جوان، انتشارات صابرین، دفتر تألیف و برنامه‌ریزی درسی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و چند جای دیگر. تا به حال هیچ جا ویراستاری نکرده‌ام که رسم الخطش با رسم الخط دست کم یک جای دیگر مطابق باشد. درواقع، هرجایی یک سازی برای خودش می‌زند. جالب‌تر این که رسم الخط خودم هم با همه جاهایی که ویرایش می‌کنم، فرق دارد!

گاهی پیش می‌آید که از چند جا همزمان مطلب برای ویرایش دریافت می‌کنم. حالا بیا و درستش کن! باید یادم باشد برای انتشارات امیرکبیر بنویسم: «بویژه» چون قید است، اما برای بقیه نه. در سازمان پژوهش «آنها» را جدا می‌کنند و بقیه جاها نه. در انتشارات مدرسه «جلوی مدرسه» ایراد ندارد، اما در انتشارات امیرکبیر، یک غلط فاحش به حساب می‌آید. در انتشارات صابرین، «تر» به کلمه می‌چسبد، مثل «بزرگتر»، اما در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی باید آن را جدا کرد. هنگام ویرایش رشد جوان، باید یادم باشد که حتی «بیشتر» را هم جدا کنم، در حالی که بقیه جاها باید سر هم باشد.

از همه این‌ها جالب‌تر، رسم الخط دفتر تألیف و برنامه‌ریزی درسی است که می‌توانم ادعا کنم اتاق به اتاق و مجله به مجله با هم فرق دارد. البته، مسلماً من در تمام اتاق‌های این مجموعه ویراستاری نکرده‌ام، اما

سرهم نویسی هم
چندان کار
مشکلی نیست.
خواندنش هم
نمی تواند مشکل باشد،
چون اولاً
با ذات زبان فارسی
همخوان است،
ثانیاً صدها سال
این کلمه ها
سر هم بوده اند
و مشکلی برای کسی
ایجاد نشده،
اصلاً اصل
پیوسته نویسی،
یکی از قاعده های اولیه
هر زبانی است.
این اصل
به پویایی زبان
کمک می کند
و اجازه می دهد
کلمه های تازه تری
وارد زبان شود

ویراستاران این مجله ها هم بدون شک، دلایل خودشان را دارند.
 چند سالی است که دفتر تألیف، مشغول تألیف کتاب های جدید درسی است. مدت هاست می گویند حتی کتاب های درسی هم به رسم الخط واحدی نرسیده اند و کلاً این بحث، بحثی قدیمی است، اما جالب تر این جاست که رسم الخط کتاب های درسی هم با زمان تغییر می کند. مثلاً بچه های کلاس اول ابتدایی، امسال یاد می گیرند که لیخند را جدا بنویسند (لب خند!) اما بچه های کلاس اول سال بعد، یاد می گیرند که آن را سر هم بنویسند. تکلیف همزه «ء» یا یای میانجی هم که

هنوز مشخص نیست.
 بد نیست سری هم به انتشارات مدرسه بزنیم. تعدادی از کتاب های انتشارات مدرسه، مثل کتاب های طرح چلچراغ یا فرزنانگان و... در مجموعه دفتر تألیف منتشر می شود. مسلم بدانید این کتاب ها با آن که آرم «انتشارات مدرسه» را بر پیشانی دارند، رسم الخطی متفاوت از انتشارات مدرسه دارند؛ چرا که در جای دیگری ویراستاری می شوند. ضمن آن که شما اگر فقط مجموعه طرح «چلچراغ» را هم در نظر بگیرید، باز هم خواهید دید که تقدم و تأخر زمان چاپ، باعث تفاوت های آشکار رسم الخطی در بین کتاب های چاپ شده در سال های مختلف شده است.



مرکز تحقیقات و مطالعات فرهنگی
 زبان جامع علوم انسانی

خواندن را مشکل نکنید

سال ها پیش از این، مرحوم احمد شاملو و ایرج کابلی، پیشنهادهایی برای رسم الخط فارسی ارائه دادند و گفتند که بهتر است رسم الخط فارسی، از قاعده ها و قانون هایی پیروی کند و یادگیری رسم الخط، فقط حفظی نباشد. کاربزمای شخصیت شاملو، باعث شد تا بسیاری تحت تأثیر قرار بگیرند و به ناگاه، فضای رسم الخط فارسی، کاملاً به هم ریخت. به نظر من، رو آوردن بر جدانویسی صرف و تغییر دادن املائی بسیاری از کلمه ها، برای بیشتر کسانی که در این حوزه نفس می کشند، تنها نوعی به روز بودن است. قبول دارم که گسترش رسانه ها فضای تازه تری از ارتباط را می طلبد که سرعت در آن حرف اول را می زد، اما بسیاری از تغییرات رسم الخطی سال های اخیر، نه تنها هیچ کمکی به خواننده نمی کند، کلی هم بر مشکلات ویراستاران و خوانندگان اضافه می کند. به این نمونه ها توجه کنید:

پیش از این، ما کلماتی مثل «شؤون» و «مسؤول» را به صورت «شئون» و «مسئول» می نوشتیم. می گفتیم پیش از مصوت بلند «او»، همزه روی کرسی قرار می گیرد. این امر خیال ما را برای نوشتن تمام کلمات مشابه راحت می کرد، اما حالا به شیوه جدید (که من هنوز

نهمیده‌ام چه استدلالی پشت آن است)، گاهی در می‌مانیم که چگونه برای کلمه‌هایی مثل کاکائو، مرئوس یا شائل قاعده جدید را به کار ببریم. آیا بهتر است آنها را «کاکائو»، «مرئوس» و شاول بنویسیم؟ یا این که در بعضی کلمه‌ها همزه را روی کرسی بگذاریم و بعضی کلمه‌ها را «بی خیال» شویم؟

درباره کلماتی مثل «جرات» و «مسأله» هم همین مشکل وجود دارد. اصلاً وقتی همزه فارسی نیست، چه فرقی می‌کند که به کدام صورت نوشته شود؟ جدا از این، در نوشتن «جرت» و «مسئله»، قاعده‌ای وجود دارد که در نوشتن «جرات» و «مسأله» این قاعده کاملاً به هم می‌خورد. بحث بر سر همزه میانی کلمات عربی است. به طور خلاصه، به غیر از چهار مورد (۱- مثلاً تألیف ۲- مثلاً مأخذ ۳- مثلاً قرآن ۴- مثلاً مؤثر) در سایر موارد، همزه میانی کلمات عربی، یا حتی کلمات خارجی را پیش از این، به صورت «ذ» یا «ذء» در واقع به صورت دندان‌های که روی آن علامت همزه قرار می‌گیرد، می‌نوشتیم. به این ترتیب، مشکل ما در نوشتن بسیاری از کلمه‌ها حل می‌شد: مسئله، تخطئه، هیئت، توطئه، پنگوئن، ائتلاف، دنائت، سوئد، تئاتر و...

اما حالا معلوم نیست چرا باید این قاعده محکم در هم شکسته شود و ما بعضی کلمه‌ها را با «أ» بنویسیم و بعضی دیگر را احتمالاً چون زشت و بدنام می‌شوند، به حال خود رها کنیم؟ مثلاً بنویسیم «ائتلاف» یا «دنائت»؛ چون این جا دیگر مسخره بودن «أ» کاملاً مشهود است. چند وقت پیش، در جایی می‌دیدم «خلئی» را به این صورت می‌نوشتند «خلأی». مسلماً چنین اشتباهی به سبب بی‌اعتنایی نسبت به همان همزه روی کرسی است. یکی دیگر از کارهای نامعقولی که این روزها خیلی هم مد شده است، آوردن ضمائر ملکی، پس از کلمات، به صورت منفصل است. مثلاً می‌نویسند «کتاب‌ام»، «دست‌ات»، «صورت‌اش». و از آن جایی که چندان استدلال و منطقی پشت این کار نیست، گاهی شناسه را هم از فعل جدا می‌کنند و مثلاً می‌نویسند: «روان‌اند» و نمی‌دانند که یا باید شناسه را از فعل جدا کنی یا ضمیر ملکی را از کلمه تا این دو با هم اشتباه گرفته نشود. مثلاً وقتی می‌گویی «من خود خود کتابم»، اگر «کتابم» را «کتاب‌ام» بنویسی، طرف مقابل به اشتباه نمی‌افتد و منظور تو را این طوری برداشت نمی‌کند: «من خود خود کتاب من!»

این موضوع هم به خودی خود یک اشکال بسیار بزرگ دارد. این اشکال وقتی به وجود می‌آید که کلمه به «دال» یا «ر» یا «ز» یا «ژ» یا «زال» ختم شود. مثلاً «همه‌آهم، همه‌دردم» باید نوشته شود: «همه‌آه‌ام، همه‌دردام» که اصلاً خواندن کلمه را با مشکل مواجه می‌کند.

بنابراین، همه راحت‌تریم که ضمائر ملکی را بعد از کلماتی که به حرف صامت ختم می‌شوند، بچسبانیم و شناسه‌ها را هم بچسبانیم؛ به جز در موارد کاملاً واضحی مثل: «من الان خانه‌ام.»

یکی از کارهایی که امروزه اصلاً معمول نیست و در گذشته معمول بود، چسباندن «ب» بر سر اسم‌هایی است که آن‌ها را تبدیل به قید می‌کند. مثلاً «بجا»، «بموقع»، «بویژه»، «بنام»، «بسزا»، «بخوبی» و... من این چسباندن «ب» را خیلی می‌پسندم، ولی دیگر نمی‌توانم آن را به کار ببرم. البته، جدانویسی «ب» اشکالی به رسم‌الخط و خوانایی آن وارد نمی‌کند، اما مشخص شدن قید در جمله، از مزایای این کار است. این جمله را در نظر بگیرید: «او شهرت بسزایی داشت، اما به سزای بدی رسید.» تفاوت «به سزا» در این رسم‌الخط، کاملاً روشن می‌شود.

بعضی دوستان نوگرای ما کلماتی مثل «بندگی» و «بیچارگان» را به این شکل می‌نویسند: «بندگی» و «بیچاره‌گان». غلط بودن چنین نوشتاری، آن قدر واضح است که من فکر می‌کنم اصلاً احتیاج به توضیح نداشته باشد. وقتی ما کلمه «بیچاره» را به تنهایی می‌نویسیم، آخر این کلمه به کسره رسیده است و در فارسی معمول است که کلماتی که آخرش کسره دارد، به جای آن کسره از «ه» استفاده می‌شود، اما هیچ وقت و هیچ جا کسره وسط کلمه را با «ه» پر نمی‌کنیم. اگر این طور بود که «پیرمرد» را هم باید «پیره‌مرد» می‌نوشتیم. استدلال بعدی به تاریخچه این کلمه‌ها برمی‌گردد. در قدیم به جای «ه» آخر کلمه، حرف «گاف» وجود داشته است. مثلاً می‌گفته‌اند: «برنامگ» به جای «برنامه» وقتی ما می‌نویسیم «بی‌برنامگی»، در واقع این «گاف» به سرجای اصلی‌اش برمی‌گردد و به جای «ه» می‌نشیند؛ همان‌طور که «خندق» هم معرف «کندگ» است و «کندگ» همان «کنده».

نکته دیگر، جدانویسی بیش از اندازه‌ای است که این روزها رایج شده است. استدلال جدانویسان هم مشکل شدن نگارش فارسی است. به نظر من آن چه اهمیت بیشتری دارد، دریافت ذات زبان فارسی است. وقتی ما کلمه‌ای مثل «کتابخانه» را جدا می‌کنیم و «کتاب خانه» می‌نویسیم، ذهن ناخودآگاه به این سمت منحرف می‌شود که بین دو کلمه یک کسره قرار دهد و آن را «کتاب خانه» بخواند. استقلال کلمات در فارسی اهمیت زیادی دارد و کلمات مرکب واحد معنایی جدیدی می‌سازند. بنابراین، بهتر است آن‌ها را سر هم بنویسیم. وقتی می‌گوییم: «جوانمرد»، این کلمه نه «جوان» است و نه «مرد»، بلکه تنها و تنها «جوانمرد» است. سرهم‌نویسی هم چندان کار مشکلی نیست. خواندنش هم نمی‌تواند مشکل باشد، چون اولاً با ذات زبان فارسی همخوان است، ثانیاً صدها سال این کلمه‌ها سر هم بوده‌اند و مشکلی برای کسی ایجاد نشده، اصلاً اصل پیوسته‌نویسی، یکی از قاعده‌های اولیه هر زبانی است. این اصل به پویایی زبان کمک می‌کند و اجازه می‌دهد کلمه‌های تازه‌تری وارد زبان شود.

همه جا نباید سالم نوشت

بسیاری از زبان‌شناسان، معتقدند که باید زبان را رها

از همه این‌ها جالب‌تر،

رسم الخط

دفتر تألیف و برنامه‌ریزی

درسی است

که می‌توانم ادعا کنم

اتاق به اتاق و

مجله به مجله

با هم فرق دارد.

البته، مسلماً

من در تمام اتاق‌های

این مجموعه

ویراستاری نکرده‌ام،

اما پیگیر بیشتر آن‌ها

بوده‌ام.

عنصر زمان هم

در این تفاوت

نقشی اساسی دارد

درباره کلماتی مثل

«جرات» و «مسأله» هم

همین مشکل

وجود دارد.

اصلاً وقتی

همزه فارسی نیست،

چه فرقی می‌کند که

به کدام صورت

نوشته شود؟

جدا از این،

در نوشتن

«جرت» و «مسئله»،

قاعده‌ای وجود دارد

که در نوشتن

«جرات» و «مسأله»

این قاعده

کاملاً به هم می‌خورد

**مدت هاست
می گویند حتی
کتاب‌های درسی هم
به رسم الخط واحدی
نرسیده‌اند
و کلاً این بحث،
بحثی قدیمی است،
اما جالب‌تر
این جاست که
رسم الخط
کتاب‌های درسی هم
بازمان تغییر می‌کند.
مثلاً بچه‌های
کلاس اول ابتدایی،
امسال یاد می‌گیرند
که لبخند را
جدا بنویسند
(لب خند!)
اما بچه‌های کلاس
اول سال بعد،
یاد می‌گیرند که
آن را
سر هم بنویسند.
تکلیف همزه «ه» یا
یای میانجی هم
که هنوز
مشخص نیست**

کرد تا راه خودش را برود. «گیردادن» به غلط بودن این کلمه و آن ترکیب، کار درستی نیست؛ چرا که خواهی نخواهی زبان تغییر می‌کند و دست ما هم نیست که جلوی تغییرات آن را بگیریم. بنابراین، وقتی دیدی دوستت دارد به تو می‌گوید: «خواهشاً!» ولش کن بگذار بگوید؛ چون درست کردن زبان کار تو نیست.

من هم تا حدی این نظر را قبول دارم، اما دلم می‌خواهد تبصره‌ای هم به آن اضافه کنم. واقعاً زبان راه خودش را می‌رود و ما نمی‌توانیم جلوی پیشروی آن را بگیریم، اما می‌بینیم که بسیاری از نشرهای معتبر، کتاب‌های فراوانی وارد بازار می‌کنند که در آن‌ها زبان، کاملاً سالم و صحیح است و داخل متن آن‌ها «خواهشاً، ماهشاً» پیدا نمی‌شود. مجله‌های زیادی وجود دارد که ویراستار دارند و ویراستاران، با صبر و حوصله، مراقب سلامت زبان این نشریاتند. اما در عوض، شما کافی است تلویزیون‌تان را روشن کنید تا گوینده پشت سر هم بگوید: «می‌ریم که داشته باشیم.» به نظر من، هر حوزه‌ای از نظر زبانی، به سمتی می‌رود که مخصوص آن حوزه است. زبان در کتاب‌ها و حتی ترجمه‌های معتبر، سالم و زیبا باقی خواهد ماند، اما هیچ کس نمی‌تواند کسی را وادارد که از فلان کلمه استفاده کند یا نکند. چند وقت پیش، یکی از دوستان نویسنده‌ام، نامه‌ای تنظیم کرد تا به دادگاه ارائه کند. هنگام مشورت با وکیل، وکیل بلافاصله متن این دوست را خط خطی کرد و از یک «میرزا بنویس» خواست تا این متن را به گونه‌ای دیگر تنظیم کند. دوستم می‌گفت میرزا بنویس، متن مرا پر از غلط‌های فاحش کرد، اما وکیل اصرار داشت که متن اولیه - که سر راست و سالم نوشته شده بود - جز گمراه کردن ذهن مأموران و قاضی دادگاه، حاصل دیگری به همراه ندارد. مثلاً یکی از جمله‌های این نامه، چنین بوده است: «باتوجه به پرونده، خواهشمند است حکم لازم را صادر فرمایید» که به این صورت، تغییر شکل یافته بود: «اکنون باتوجه به محتویات پرونده و عرایض فوق‌الذکر، مستعدی است بنده را از اتهام مطروحه بری و حکم مقتضی این جانب را صادر فرمایند.» بدون شک، هیچ کس توانایی این را ندارد که ادبیات دادگاه‌ها را تغییر دهد؛ هیچ کس هم نمی‌تواند نویسندگان فاخر را وادار کند تا غلط بنویسند. زبان هر حوزه‌ای برای خودش راهی دارد که آن را طی می‌کند. زبان کوچه بازار هم مسیر خودش را می‌رود. کلمه‌های جدید ساخته می‌شوند، به کار می‌روند و به فراموشی سپرده می‌شوند یا در زبان باقی می‌مانند؛ چه غلط، چه درست.

در باب خروارها وسواس ویراستاری

بعضی از ما ویراستارها آن قدر در کج و پیچ کلمه‌ها و جمله‌ها افتاده‌ایم که دیگر خواندن یک متن ساده هم برای ما مشکل شده است؛ مگر این که این متن را قبلاً یک نفر مثل خودمان ویرایش کرده باشد. درباره خود

من، کار به جایی رسیده بود که مداد در دست، کتاب می‌خواندم. همین طور که می‌خواندم، اگر خدای نکرده مثلاً می‌دیدم که نوشته شده: «هوم! گنده‌تر از گالهت فرمایشات می‌کنی، حریف!» (سطری از هیوز با ترجمه شاملو)، سریع کلمه «فرمایشات» را به «فرمایش‌ها» تغییر می‌دادم. بعضی جاها هم که با مدادکاری نمی‌شد کرد، مثل وقتی که داشتم تلویزیون نگاه می‌کردم و وسط سریال، زیرنویس رد می‌شد، توی ذهنم طوری جمله را می‌خواندم که کاملاً ویرایش شده و پاکیزه باشد. توی دانشگاه هم سر کارآموزی در خبرگزاری و درس تنظیم خبر، نمره چندان خوبی نیاوردم (با عرض معذرت از همه مخاطبان کتاب ماه کودک و نوجوان که هر هفته ممکن است سری هم به صفحه‌های خبر مجله بزنند و دست‌پخت مرا بخوانند)؛ چون هرکاری می‌کردم، نمی‌توانستم به خودم بقبولانم که جمله‌های ساده و راحت و قابل هضم را به جمله‌های پرتکلف خبری تبدیل کنم. مثلاً استادم به من می‌گفت: جمله: «او گفت: این طرح در مراحل ساماندهی است.» کوتاه است و حرفی برای گفتن ندارد. تو باید بنویسی: «وی ضمن ابراز این مطلب که این طرح در مراحل ساماندهی قرار دارد، افزود»، اما من زیر بار نمی‌رفتم و دفعه بعد، باز هم جمله‌ها و گفته‌ها را کوتاه و مستقیم تحویل استاد می‌دادم. استادم معتقد بود: «با این جور خبر تنظیم کردن، خواننده خبر را جدی نمی‌گیرد. فکر می‌کند خاله‌اش دارد برایش داستان تعریف می‌کند.» من هم معتقد بودم که جمله‌ها باید بی‌تکلف باشد. بماند.

آن چه خواندید، مشتکی بود از خروارها وسواس من در مواجهه با کلمه‌ها و جمله‌ها. تا این که به یمن پدیده جدید اینترنت، با وبلاگ‌ها آشنا شدم. فضای باز اینترنت اجازه می‌دهد هرکسی، هرچیزی که دوست دارد، بدون هیچ قاعده و قانونی، در اختیار بقیه قرار دهد و این موضوع، برای من جذابیت بی‌انتهایی داشت. آن قدر در کار وبلاگ‌خوانی پیش رفتم که یک صفحه از هفته‌نامه‌مان را کلاً به مطالب وبلاگ‌ها اختصاص دادم. اتفاقاً صفحه بسیار جذابی هم از کار درآمد. اما این وسط یک مشکل بزرگ پیش پای من بود. اغلب وبلاگ‌نویس‌ها نه تنها قاعده‌ها و قانون‌های ویرایش را رعایت نمی‌کنند، بلکه هر جمله‌شان برای زبان فارسی مصیبتی به حساب می‌آید. اوایل می‌نشستم و جمله به جمله وبلاگ‌ها را ویرایش می‌کردم، اما بعداً با خودم فکر کردم این طوری دارم قسمتی از هویت مطالب‌ها را هم می‌گیرم. بنابراین، مجبور شدم قدری چشم‌پوشی کنم و با قرار دادن مطالب‌ها در گیومه، خودم را راحت کنم.

پس از مدتی، خواهی نخواهی وبلاگ‌ها بر ذهن من اثر گذاشتند و حالا راحت هر متنی را می‌خوانم. شما هم اگر ویراستارید و مشکل مرا دارید، می‌توانید سری به وبلاگ‌ها بزنید. مطمئن باشید نگاه‌تان «تعدیل» می‌شود!